

فراری



زینب علیپور طهرانی
تیش

در قسمت های قبل خواندید که گندم سرمدی قصد سفر به زادگاه پدری اش را داشت که بمبئی در اتوبوس منفجر و باعث چپ کردن اتوبوس شد، تنها کسی که از این حادثه زنده ماند، گندم بود که پس از مدتی از کما خارج شد و با سرگرد درباره اتفاق پیش آمده صحبت کرد. سرگرد و همکارش رحمتی با خانواده مسافران دیگر صحبت کردند اما سرنخی پیدا نکردند. حتی به محل کار قبلی گندم و نزد شفاعت، رئیس شرکت رفتند و از آنها بازجویی کردند. بعد از آن سرگرد با دوست خبرنگارش تماس گرفت و خواست که خبر زنده ماندن گندم را رسانه ای کند. همزمان به صورت ۲۴ ساعته رحمتی را برای مراقبت از گندم به بیمارستان فرستاد. روز بعد خودش شیفت نگهبانی را با رحمتی عوض کرد. نیمه های شب مرد ناشناسی به سمت اتاق گندم آمد، آمپولی به سرگرد زد و وارد اتاق شد تا برای به قتل رساندن گندم، دارویی به سرم او وارد کند اما در همان لحظه رحمتی که وارد بیمارستان شده بود با مرد ناشناس درگیر شد و او را اهل داد. مرد ناشناس سرش به تخت برخورد کرد و بیهوش شد.

و حالا ادامه داستان...

سرگرد آرام چشمانش را باز و به اطراف نگاه کرد. سربازی کنار تخت او روی صندلی نشسته بود و سرگرم موبایلش بود و به دست سرگرد نیز سرم وصل بود. سرگرد تلاش کرد روی تخت بنشیند که سرباز متوجه او شد و گفت: حال تون بهتره قربان؟ سرگرد با تعجب گفت: چرا من اینجا بستری ام؟ سرباز گفت: یه نفر می خواست گندم سرمدی رو به قتل برسونه که سروان رحمتی رسید و دستگیرش کرد. اون مرد به شما هم دارویی تزریق کرده بود و شما بیهوش شده بودین. سرگرد کمی فکر کرد و یادش آمد چه اتفاقی برایش افتاده. به سرباز گفت: برو به پرستار بگو بیاد این رواز دست من درباره، می خوام برم. سرباز گفت: اما قربان... سرگرد اجازه نداد او حرفش را تمام کند و بالحن جدی گفت: برو پرستار رو خبر کن.

سرباز دستپاچه از اتاق خارج شد تا پرستار را بالای سر او بیاورد. بعد از چند دقیقه به پرستار برگشت. سرگرد درخواستش را مطرح و پرستار امتناع کرد. سرگرد می خواست خودش سرم را از دستش باز کند که دکتر برای ویزیت وارد اتاق شد و بعد از این که درخواست سرگرد را شنید، به پرستار اشاره کرد که سرم را از دست او جدا کند. سرگرد از بیمارستان مرخص شد و به سمت اداره رفت. در این میان رحمتی در حال بازجویی از مرد غریبه بود. سرگرد از رحمتی خواست که برای استراحت به خانه برود تا خودش بازجویی را انجام بدهد. سرگرد مقابل مرد که دستبند داشت، نشست و از او سوالاتی پرسید اما مرد حرف نمی زد و هیچ اتهامی را قبول نداشت. سرگرد با لحن تندتر و جدی تری با او صحبت کرد. یکباره فکری به ذهنش رسید و گفت: شفاعت هیچ اتهامی رو قبول نکرده و توی بازجویی گفته تو خصومت شخصی با گندم سرمدی داشتی و می خواستی بکشیش.

مرد گفت: دروغ گفته. من اصلا اون خانومی که گفتی رو نمی شناسم. سرگرد گفت: اما همه چیز گردن تو افتاده. از بمب گذاری و اقدام به قتل و... بازم بگم؟ مرد عصبانی شد و گفت: دروغ می گین. می خواین منو به حرف بیارین. سرگرد با خونسردی گفت: میل خودته. اگر اعتراف کنی و همه چیزو به من بگی، توی گزارش همکاری با پلیس رومی نویسم اما اگه واقعیت رو نگی، جوری گزارش رو می نویسم که خودتم نتونی برای نجات کاری کنی. بعدش هم معلوم نیست چه بلایی سر زن و بچه ات بیاد. سرگرد این جملات را گفت و خواست از اتاق خارج شود که مرد او را صدا کرد و گفت: قول می دین مراقب خانواده ام باشین؟ سرگرد پرسید: مراقبت از چی؟ از کی؟ مرد گفت: دهن من باز بشه، خانواده مو می کشن.

داستان

تیش

ویژه نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۷
چهارشنبه ۲ اسفند ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۵۳

سرگرد مقابل او نشست و گفت: به شرفم قسم می خورم اتفاقی براشون نیفته. مرد گفت: شفاعت توی لاستیک هایی که وارد می کنه، مواد مخدر جاساز می کنه. گندم سرمدی حسابدار شرکت بود که خیلی اتفاقی متوجه این کار شد و خودش استعفا داد. تهدیدش کردن. اونم می خواست فرار کنه اما شفاعت نگران بود سرمدی حرفی بزنه یا این که بخواد ازش اخاذی کنه. بمب گذاری اتوبوس رو طراحی کرد. مطمئن بود سرمدی کشته می شه اما وقتی متوجه شد زنده است، می خواست کارشو تموم کنه که باز موفق نشد. مطمئنم از وقتی شنیده من دستگیر شدم، داره برنامه فرارو می چینه. سرگرد لبخند زد و گفت: نمی تونه از دست قانون فرار کنه. سرگرد با رحمتی تماس گرفت و خواست که با همکارانش شفاعت را دستگیر کنند. در این بین متهم را هم به بازداشتگاه فرستاد. دو مامور هم برای محافظت از خانواده متهم فرستاد. رحمتی وقتی مقابل خانه شفاعت رسید از او خبری نبود. سریع اسمش را اعلام کرد و فهمید برای دو ساعت بعد بلیط پرواز به استانبول گرفته. با سرگرد هماهنگ کرد و سریع راهی فرودگاه امام شد. وقتی به آنجا رسید، مسافران تازه سوار شده و هواپیما پرواز نکرده بود. با نشان دادن حکم قضایی جلوی پرواز هواپیما را گرفت و خودش را به هواپیما رساند اما از شفاعت خبری نبود. صندلی خالی یکی از مسافران و دستشویی هواپیما نظرش را جلب کرد. به قسمت عقب هواپیما رفت و طوری با سر مهماندار صحبت کرد که انگار چیزی پیدا نکردند و می روند. بعد با خلبان هماهنگ کرد کمی حرکت کند. شفاعت که فکر می کرد همه چیز حل شده، در دستشویی را باز کرد و با رحمتی روبه رو شد.

آگهی مزایده اصفهان

یک مجتمع مسکونی در اصفهان در نظر دارد تا از طریق مزایده اقدام بفروش تجهیزات کار کرده ذیل نماید:

۱- چیلر ابزوربشن ۳۶۰ تن برودتی سرما آفرین ادستگاه

۲- برج های خنک کننده فلزی ۲ عدد

۳- کلکتور و لوله های برج در موتورخانه و اطراف برج (با احتمال وجود رسوب)
از علاقمندان دعوت می گردد جهت هماهنگی زمان بازدید و دریافت برگه مزایده از ساعت ۱۷ الی ۲۲ تا تاریخ ۱۲ اسفند ماه جاری با شماره تماس ۰۹۳۶۲۶۰۱۱۸۵ و یا ۰۹۳۸۹۴۴۲۳۳۳۳ تماس حاصل فرمایند.

سند کمپانی و برگ سبز سواری پژو ۲۰۶ مدل ۱۳۸۹
رنگ سفید روغنی شماره موتور 14189012969
شماره شاسی NAAP03ED7AJ119374
پلاک ۱۱۸ ل ۱۷۱ ایران ۴۶ به نام نسیم والسه
شیوا مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند کمپانی برگ سبز خودرو سواری سمند
ال ایکس مدل ۱۳۸۶ به رنگ سفید صدفی
روغنی شماره انتظامی ایران ۴۴-۴۹۳ ق ۲۸
شماره موتور 12486110619 شماره شاسی
73213522 به مالکیت قدرت اله احمدی فرد
مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

دفترچه قرارداد و برگ انتقال شماره ۱۱۴۱ مورخ ۱۳۸۱/۱۰/۰۷
مربوط به یک دستگاه آپارتمان مسکونی واقع در استان
مازندران، شهر چالوس، شهرک نمک آبرود، بلوک موج،
طبقه ۱۴ متعلق به اینجانب سحر احمدی به شماره ملی
۰۴۴۲۰۱۷۶۸۵ به ولایت از پدرم نوربخش احمدی فرزند
وجیهه الله به شماره ملی ۲۲۲۹۷۰۸۰۸۲ با ارم و نشان
شرکت آتی ساز، مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.

سازمان آگهی های
روزنامه جام جم
۴۹۱۰۵۰۰۰
daneshpayam.agahi@gmail.com

آنلاین بخوانید، آنلاین دیده شوید
جام جم آنلاین

جدیدترین اخبار ایران و جهان در جام جم آنلاین
ورزشی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حوادث

instagram.com/jamejam.news

https://t.me/jamejamDaily

https://rubika.ir/jamejamDaily

http://twitter.com/jamejamCPI

jamejamdaily.ir
jamejamonline.ir

